

رابطه برخی عوامل جمعیت شناختی با خشونت مردان

نسبت به همسران خود در شهرستان اهواز

دکتر منیجه شهنی ییلاق*

چکیده

این مقاله در پی یافتن رابطه بین برخی عوامل جمعیت شناختی و ابراز خشونت مردان نسبت به همسران خود می‌باشد و با استفاده از جدیدترین یافته‌ها عوامل مؤثر در بروز این مشکل اجتماعی را مورد بررسی قرار می‌دهد. در این پژوهش فرضیه‌هایی در زمینه ارتباط عوامل مختلف (مانند سن، تحصیلات، درآمد ماهیانه، شغل زن و مرد، تعداد فرزندان، مدت زمان ازدواج و رضایت زن از زندگی زناشویی) با انواع خشونت (کلی، روان شناختی، جسمی و شدید) مردان نسبت به همسران خود به محک آزمایش گذاشته شد. گروه نمونه شامل ۱۵۳ زن بود که به صورت تصادفی از مناطق مختلف شهرستان اهواز انتخاب شده بودند. ابزارهای مورد استفاده، مسقیاس سوء رفتار با زن و پرسشنامه مشخصات فردی و خانوادگی بوده‌اند. یافته‌های به دست آمده نشان داد که از بین متغیرهای مورد مطالعه، رضایت زن از زندگی زناشویی بیشترین همبستگی منفی معنی دار را با هر چهار نوع خشونت دارد و تحصیلات مرد و زن نیز با خشونت کلی رابطه منفی معنی دار نشان داد. تحصیلات مرد نیز با خشونت روان شناختی رابطه منفی معنی داری داشت. همین طور رابطه تحصیلات مرد و زن با خشونت جسمی منفی بود ولی تعداد فرزندان و طول مدت ازدواج با خشونت جسمی رابطه مثبت و معنی دار داشت. تحلیل رابطه همه متغیرهای یاد شده با انواع مختلف خشونت نشان داد که رضایت زن از زندگی زناشویی بهترین پیش بینی کننده خشونت مردان نسبت به همسران خود است. در مجموع، نتایج به دست آمده حاکی از آن است که سه متغیر رضایت زن از زندگی زناشویی، تحصیلات مرد و طول مدت ازدواج پیش بینی کننده‌های خوبی برای خشونت جسمی مرد نسبت به همسرش می‌باشند.

و در زمانهای مختلف بر روی صورت، گردن و تنه او مشاهده شده است. همسر مقتول به ایراد ضرب و شتم اعتراف نموده است. همچنین کریمی مجد (۱۳۷۶) از زن ۲۲ ساله‌ای، سخن می‌گوید که همسرش او را شدیداً مورد ضرب و جرح قرار می‌داد، در زیر زمین حبس می‌کرد و آتش سیگار و سیخ داغ به بدنش می‌چسباند.

در جهان غرب نیز سالانه صدها زن بر اثر کتک خوردن و تنبیه بدنی از دست شوهران خود می‌میرند. با وجود قدمت بسیار زیاد این جرایم از پنهان‌ترین مسائل به شمار می‌روند. این جرایم به علت فشار سنتها که مانع از کشف رازها و مشکلات خانوادگی است و نیز به سبب وجود پیش‌داوریه‌ها یا ترس از کج فهمی و سوء تفسیر یا به دلیل سکوت قربانیان یا بی‌مبالاتی دیگران پنهان مانده است (همشهری، ۲ اردیبهشت ۱۳۷۵).

در روابط میان زن و شوهر، گاهی محبت و دوستی جای خود را به دشمنی و بیرحمی می‌دهد. این جو کلی خشونت‌های خانوادگی است که مراجع قانونی باید با آن رویارویی کنند. برای این مواجهه شوند. باید ریشه‌های خشونت تشخیص داده شوند و علل این پدیده شناخته و معرفی شوند. قبل از بحث در

سابقه قربانی شدن زنها را باید در اسطوره‌ها و اعتقادات باستانی ایران و جهان جست. تقریباً در تمام اسطوره‌های جهان، زن، در برابر مرد، فرومایه و بد سرشت است. هنوز در برخی مناطق جهان، زنها حق ندارند با مردها غذا بخورند (دهقانی، ۱۳۷۶). نقل شده است که در سال ۱۷۶۸ میلادی (سامرس^۱، ۱۹۹۴) در قوانین انگلستان آمده بود که شوهر حق دارد همسر منحرف خود را تنبیه کند، مشروط بر این که کلفتی چوب از انگشت شست بیشتر نباشد. به این قاعده "قاعده سر انگشتی"^۲ نیز می‌گویند. مردها و پدران رومی نه تنها فرزندان بلکه زنها را نیز تنبیه می‌کردند و یک مرد رومی می‌توانست زن خود را شلاق بزند، طلاق بدهد یا بکشد.

اطلاعات در مورد خشونت خانوادگی در ایران به صورت پراکنده در روزنامه‌ها و مجلات مشاهده می‌شود. مرکز پزشکی قانونی از جمله مراجعی است که روزانه با شکایات زنهایی که توسط همسرانشان مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند مواجه است. ناز پرور، دانش پرور و توفیقی (۱۳۷۶) وضعیت زن حدوداً ۲۰ ساله‌ای را توصیف می‌کنند که بعد از یک روز بستری شدن در بیمارستان فوت کرد. آنها خاطر نشان می‌سازند که در معاینات به عمل آمده جراحات متعدد از نوع تورم، کبودی، پارگی و سوختگی به اشکال گوناگون

1- Sommers

2- rule of thumb

مشاجرات لفظی بین دو یا چند تن از اعضای خانواده تا درگیری و زدو خورد بدنی و حتی قتل در نوسان است" (همشهری، ۱۰ تیر ۱۳۷۶، ص ۱۲).

آزار جسمی از درد جزئی سیلی خوردن تا کشته شدن در نوسان است. خشونت عادی مانند سیلی زدن را برخی بخش بهنجار تعامل با همسر می‌دانند و مخالف کاربرد کلمه خشونت در چنین مواردی هستند (گلس، ۱۹۹۷). خشونت شدید عملی است که توان بالاتری را برای صدمه زدن به شخص کتک خورده دارد. خشونت شدید طیف وسیعی از رفتارها را در بر می‌گیرد که شامل مشت و لگد زدن، گاز گرفتن، خفه کردن، چاقو زدن و تیراندازی یا تلاش برای انجام آنها می‌باشد. نکته‌ای که در تعریف گلس حائز اهمیت است و در تعاریف دیگر کمتر به آن توجه شده این است که آنچه بعد از ارتکاب خشونت برای قربانی رخ می‌دهد واقعاً مد نظر نیست، بدین معنی که پیامدهای خشونت به عنوان ملاکی برای رفتار خشن مطرح نیست. دلیل عدم شمول پیامدهای رفتار خشن در این تعریف

خصوص عوامل مؤثر در ارتکاب خشونت و نظریه‌های خشونت خانوادگی به تعریف، شیوع و انواع این پدیده می‌پردازیم.

تعریف خشونت بین همسران

یکی از مشکلات اولیه در موضوع سوء رفتار با زنها ارائه یک تعریف مفید، واضح و قابل قبول از خشونت است. یکی از اولین تلاشها در تعریف سوء رفتار توسط کمپ، سیلور^۱، استیل، درواگمولر و سیلورا^۲ (۱۹۶۲) انجام گرفت. کمپ که خود پزشک بود سوء رفتار^۲ را بر اساس شرایط بالینی، یعنی با علایم تشخیص پزشکی و جسمی، تعریف کرد و افرادی که عمداً به آنها تجاوز جسمی شده و مجروح شده بودند مورد نظر وی بودند. طبق این تعریف و بسیاری از تعاریف موجود اگر شوهری به طرف همسرش تیراندازی کند و به هدف نخورد، بنابراین به وی صدمه جسمی وارد نشده و خشونتی^۳ روی نداده است. این که چه رفتارهایی خشن و چه رفتارهایی جسمی ولی غیر خشن هستند به دیدگاههای فرهنگی و خرده فرهنگی مختلف بستگی دارد. گلس^۴ (۱۹۹۷) خشونت را چنین مطرح می‌کند: "عملی که با قصد ... انجام گیرد و باعث وارد آمدن جراحت یا درد به فرد دیگر شود" (ص ۱۴). همچنین خشونت در خانواده "طیف وسیعی را در بر می‌گیرد که از

- 1- Kempe, Silverman, Steele, Droegemueller & Silver
2- abuse
3- violence
4- Gelles

نیست، هر چند تعداد فزاینده‌ای از پژوهشهای محلی و ملی در این حوزه، در جهان در حال انجام است.

در سال ۱۹۹۳ اولین آمار خشونت نسبت به زنهای کانادایی منتشر شد. سه زن از هر ۱۰ زن نمونه متذکر شدند که حداقل یک بار خشونت جسمی یا جنسی را تجربه کرده‌اند. در سال ۱۹۹۴ دو پژوهش پیمایشی در زولاندنو انجام شد. اولین بررسی ۲۰۰۰ شوهر و دومین پیگیری ۲۰۰ نفر از این تعداد را در بر می‌گرفت. نتیجه نشان داد که در یک سال گذشته، ۲۱ درصد از شوهران شرکت کننده در پژوهش به کار برد حداقل یک بار خشونت جسمی علیه همسران خود اعتراف کردند و ۵۳ درصد گزارش نمودند که یک بار عمل سوء رفتار هیجانی^۵ نسبت به همسران خود نشان داده بودند (لیبریچ، پالین و رنسون، ۱۹۹۵).

بر اساس پژوهشی که در سال ۱۹۹۳ در شیلی انجام شد ۶۰ درصد زنهایی که دو سال

این است که پژوهشهایی که توسط جرم شناسان انجام گرفته مدام این مسأله را مطرح می‌کنند که آنچه خشونت آسیب رسان را از خشونت غیر آسیب رسان متمایز می‌کند پدیده تصادفی بودن آن، یعنی شانس و هدف گیری است. البته باید خاطر نشان ساخت که خشونت جسمی تنها شکل رفتار خشونت آمیز در خانواده نیست. محققین و روان شناسان بالینی در یافته‌اند که اثر و پیامدهای خشونت هیجانی یا روان شناختی بیشتر و عمیق تر از پیامدهای قربانی شدن جسمی به تنهایی است (ویسینگ، اشتراوس، گلس و هراپ^۲، ۱۹۹۱؛ اشتراوس و سویت^۳، ۱۹۹۲). همچنین سوء استفاده جنسی نیز پیامدهای دیرپای مهمی برای قربانی دارد (براون و فرینکلهر^۴، ۱۹۸۶). بنابراین می‌توان نتیجه گیری کرد که هر کدام از رفتارهای خشونت آمیز فوق ممکن است آب را گل آلود کند و زیر بنای خانواده را سست نماید.

خشونت: شیوع و انواع

جمع آوری اطلاعات در مورد خشونت خانوادگی در کشورهای دیگر، به جز امریکا، کانادا و استرالیا، دشوار است زیرا فقط این سه کشور قوانین خاصی دارند که مستلزم گزارش خشونت نسبت به زنها و کودکان است و گزارش رسمی در کشورهای دیگر موجود

- 1- randomness
- 2- Vissing, Straus, Gelles & Harrop
- 3- Straus & Sweet
- 4- Browne & Prinkelhor
- 5- emotional abuse
- 6- Leibrich, Paulin & Ransom

شناختی را به کار برده‌اند. گلس و اشتراوس (گلس، ۱۹۹۷) در تحقیق خود به این نتیجه رسیدند که در ۱۶ درصد خانواده‌هایی که مورد پژوهش قرار گرفتند از یک سال قبل نوعی خشونت وجود داشت. در پژوهش پیمایشی ملی پیرامون خشونت خانوادگی^۵ (گلس، ۱۹۹۷) نشان داده شد که ۳۴ نفر از ۱۰۰۰ زن آمریکایی، یا یک زن از هر ۲۲ نفر، قربانی خشونت شدید در یک سال قبل از مصاحبه (در سال ۱۹۸۵) بوده‌اند. این میزان به معنی این است که ۱/۸ میلیون زن آمریکایی هر سال قربانی حوادث خشونت‌آمیز شدید می‌شوند.

عوامل مؤثر در ارتکاب خشونت

عواملی که با سوء رفتار شوهران تداعی می‌شوند کدام‌اند؟ در رابطه با سوء رفتار با زنها برخی دیدگاه روان‌پزشکی را صحیح می‌دانند. این دیدگاه بر آن است که هم قربانی و هم متجاوز از اختلالات روان‌شناختی رنج می‌برند. پژوهشهایی که از دهه ۱۹۷۰ به بعد انجام گرفته است این دیدگاه را نادرست و سطحی می‌داند. عوامل دیگری چون عوامل فردی، اعتیاد به الکل، عوامل جمعیت

یا بیشتر از ازدواجشان می‌گذشت مورد سوء رفتار همسر خود قرار گرفته بودند (لارین^۱، ۱۹۹۳). در تحقیقی که در سال ۱۹۹۲ در اکوادور انجام گرفت گزارش شد که ۶۰ درصد زنهای با درآمد پایین کتک خورده بودند. در ژاپن ۵۹ درصد زنهایی که در پژوهشی شرکت کردند توسط همسران خود مورد آزار قرار گرفته بودند (کیم و چو^۲، ۱۹۹۲). برخی گزارشات نشان می‌دهد که در هندوستان، مرد برای اخاذی جهیزیه بیشتر از خانواده زن، نسبت به همسر خود خشونت نشان می‌دهد یا او را می‌سوزاند (پراساد^۳، ۱۹۹۴).

البته به علت تفاوت در تعریف خشونت و روشهای تحقیق و ابزار سنجش این پژوهشها با هم قابل مقایسه نیستند ولی در جمع بر این موضوع اشاره دارند که خشونت نسبت به زنها در فرهنگها و اجتماعات مختلف وجود دارد. خشونت نسبت به زنها فقط جسمی نیست بلکه شامل تجاوز جنسی نیز می‌باشد که گاهی همراه خشونت جسمی است. براون^۴ (۱۹۸۷) در یافت که تجاوز جنسی به عنوان بخشی از زدوخوردهای خشونت‌آمیز جسمی شدید رخ می‌دهد. نوع دیگر خشونت بین همسران خشونت روان‌شناختی است. اشتراوس و سویت (۱۹۹۲) در یافتند که ۷۴ درصد مردها و ۷۵ درصد از زنهای گروه نمونه در سال گذشته حداقل یک شکل پرخاشگری روان

1- Larrain

2- Kim & Cho

3- Prasad.

4- Browne

5- National Family Violence Survey

برای کنترل زندهای خود استفاده می‌کنند، ولی باید توجه شود که همه مرتکبان خشونت همانند نیستند. داتون و گولنت (۱۹۹۵) سه نوع مرد زن آزار را توصیف می‌کنند: مرتکبان خشونت پسیکوپات، تجاوزگران بیش کنترل شده^۷ و سوء رفتارکننده‌های دوره‌ای^۸.

بررسی ویژگیهای زنهایی که مورد سوء رفتار قرار گرفته‌اند دشوارتر است، چرا که روشن نیست فهمید که عوامل شخصیتی توصیف شده قبل از کتک خوردن زن حضور داشته‌اند یا در اثر قربانی شدن وی ایجاد شده‌اند. پژوهشها نشان می‌دهد زنهایی که مورد آزار قرار گرفته‌اند افرادی وابسته هستند، عزت نفس پایین دارند و احساس بی‌کفایتی و بی‌پناهی می‌کنند (شینس^۹، ۱۹۷۷؛ واکر^{۱۰}، ۱۹۷۹). گزارشهای بالینی و توصیفی موارد زیادی از افسردگی و اضطراب را بین نمونه‌های قربانیان خشونت نشان می‌دهد (هیلبرمن^{۱۱}، ۱۹۸۰). تحقیقات دیگر (استار، کلارک، گواتز

شناختی، عوامل اقتصادی، تجربه در عرصه خشونت یا در معرض آن قرار گرفتن، عوامل ارتباطی، فشار روانی و انزوا، که به ترتیب در زیر توصیف می‌شوند، نیز در ارتکاب خشونت دخالت دارند.

مشاهده شده است شوهرانی که به زنهایشان ستم روا می‌دارند عزت نفس پایینی دارند و خودپنداره آنها نیز آسیب پذیر است (نیدیک، فریدمن و کولینز^۱، ۱۹۸۵؛ بیجلو^۲، ۱۹۸۴). یک اظهار نظر ساده، توهین یا سخن معمولی که ممکن است فرد دیگر را نرنجاند برای این افراد به مثابه یک توهین، تحقیر یا چالش است. این شوهران اغلب "بی‌پناه"، "بی‌قدرت" و "بی‌کفایت" توصیف می‌شوند (ویستزمن و درین^۳، ۱۹۸۲). مردهایی که همسران خود را کتک می‌زنند به عنوان اشخاص دیگر آزار، پرخاشگر انفعالی، مستعد معتاد شدن، دارای حسادت مرضی، منفعل مرضی و وابسته قلمداد می‌شوند (مارگولین، سیبیر و گلیرمن^۴، ۱۹۸۸). جرالدهاتالینگ و دیوید شوگارمن^۵ (۱۹۸۶) نتیجه می‌گیرند که تصویر شوهر تجاوزگر همانند فردی است که اختلالات شخصیتی مرزی و ضد اجتماعی دارد. خشونت نسبت به زنها اغلب وسیله‌ای برای نشان دادن قدرت و کنترل است (داتون و گولنت^۶، ۱۹۹۵). گرچه شوهران از کتک زدن

1- Neidig, Friedman & Collins

2- Pagelow

3- Weitzman & Dreen

4- Margolin, Sibner & Gleberman

5- Hotaling & Sugarman

6- Dutton & Golant 7- overcontrolled

8- cyclical abusers

9- Shainess

10- Walker

11- Hilberman

رابطه قوی وجود دارد ولی در واقع خشونت جسمی "تقریباً همیشه" با مست شدن کاهش می‌یابد (کلمن و اشتراوس^۴، ۱۹۸۳). کافمن‌کتور و اشتراوس^۵ (۱۹۸۷) عقیده دارند که مشروب الکلی، در اکثر خانواده‌ها علت خشونت نیست.

اینکه مصرف مشروبات الکلی باعث سوء رفتار با زنها می‌شود مشخص است، اما آنچه روشن نیست چگونگی این ارتباط است. معلوم نیست که آیا شوهران اول مست می‌کنند بعد کنترل خود را از دست داده همسران خود را آزار می‌دهند یا مشروب نقش بهانه‌ای را ایفا می‌کند، بدین معنی که متجاوزان از آن برای توجیه رفتار خود و عدم پذیرش مسئولیت استفاده می‌کنند. پژوهشهایی که در فرهنگهای مختلف انجام شده نشان می‌دهد که مصرف مشروبات الکلی باعث خشونت خانوادگی نمی‌شود بلکه مرتکبان خشونت برای توجیه رفتار خود از آن استفاده می‌کنند (فیگن^۶، ۱۹۹۰).

نتایج پژوهش ملی پیرامون خشونت

و اومالیا^۱، ۱۹۷۹) نتیجه گیری می‌کنند که پیشینه پژوهشی موجود مملو از گزارشهای عزت نفس پایین، اختلال افسردگی، تلاشهای خودکشی و مشکلات منشی قربانیان است. همچنین هاتالینگ و شوگارمن (۱۹۹۰) ۵۲ پژوهش موردی کنترل شده را مرور کردند و در یافتند که فقط یکی از ۴۲ عامل خطر، یعنی شاهد خشونت والدین بودن در دوران کودکی و نوجوانی، پیوسته به قربانی شدن مربوط بوده است.

گرچه پژوهشهای فوق نیمرخهای روان شناختی با ارزشی از قربانیان ارائه می‌کنند ولی نتایج باید محتاطانه تفسیر شوند. نمونه‌ها اغلب کوچک و از پناهجویان پناهگاههای قربانیان خشونت‌های خانوادگی هستند و گروههای مقایسه ندارند. دیگر این که احتمال دارد بسیاری از عوامل شخصیتی که در افراد گروه نمونه مشاهده شده است، پیامد کتک خوردن آنها باشد (گلس و هراپ^۲، ۱۹۹۱).

اغلب پژوهشگران عرصه خشونت‌های خانوادگی بر این باورند که بین استفاده از مشروبات الکلی و خشونت خانوادگی رابطه وجود دارد. پژوهشهای متعدد نشان داده است که بین ۳۶ تا ۵۳ درصد مرتکبان خشونت، قبل از ارتکاب خشونت، مشروبات الکلی خورده بودند (برک و ساندرز^۳، ۱۹۸۲). گرچه بین مصرف نوشابه‌های الکلی و خشونت

1- Star, Clark, Goetz & O'Malia

2- Gelles & Harrop 3- Brekke & Saunders

4- Coleman & Straus

5- Kaufman Kantor & Straus

6- Fagan

خشونت خانوادگی در هر مرحله‌ای از ازدواج رخ می‌دهد، ولی ازدواجهای جدیدتر بالاترین خطر را برای سوء رفتار با زنها دارند. ماریا روی^۶ (۱۹۷۷) در یافت که بالاترین در صد مربوط به افرادی بود که ۲/۵ الی ۵ سال از ازدواجشان می‌گذشت.

مطالعات خشونت خانوادگی از این فرضیه که خشونت احتمالاً بیشتر در خانواده‌های کم درآمد با وضعیت اجتماعی اقتصادی پایین رخ می‌دهد، حمایت می‌کند. معنی این یافته‌ها این نیست که سوء رفتار با زنها فقط در خانواده‌های کم درآمد رخ می‌دهد. میزان زیادی از خشونت‌ها در خانواده‌های طبقه متوسط و بالا به صورت یک راز، محرمانه نگهداری می‌شود و همسایه‌ها نزدیک نیستند که متوجه شوند و پلیس را خبر کنند. زن-آزارهای طبقه اجتماعی اقتصادی بالا در ناکام گذاردن پلیس از دستگیری خود موفق ترند.

یکی دیگر از عواملی که به خشونت نسبت به زنها مربوط است وضعیت استخدامی مرد است. معمولاً بیکاری برای مردها فاجعه‌آمیز

خانوادگی در امریکا بیانگر این است که همه اشکال خشونت خانوادگی مربوط به زندگی زناشویی اکثر اوقات در سنین زیر ۳۰ سالگی رخ می‌دهد (گلس، ولفنر و لکنر^۱، ۱۹۹۴). میزان خشونت در افراد زیر ۳۰ سال بیش از دو برابر میزان آن در گروه ۳۱ تا ۵۰ ساله است. میزان خشونت خانوادگی وقتی که آزار گر ۲۴ سال دارد به حداکثر خود می‌رسد (استفنس میر، آلن، هرر و استریفیل^۲، ۱۹۸۹). ناز پرور (۱۳۷۶) در پژوهش خود به این نتیجه رسید که اکثر زنهاي کتک خورده‌ای که به مراجع قانونی مراجعه می‌کنند در گروه سنی ۲۰ تا ۴۰ سال قرار دارند. وی شیوع این پدیده را در تهرانها بیشتر از شهرستانهای مقیم تهران می‌داند. پژوهشهایی که پناهجویان پناهگاههای قربانیان خشونت خانوادگی را بررسی نمودند نیز نشان دادند که میانگین سن آزار گران ۳۰ سال یا کمتر است (فیگن، استوارت و استوارت^۳، ۱۹۸۳).

ارتباط بین نژاد و قومیت با خشونت خانوادگی هماهنگ نیست. برخی از این پژوهشها نشان می‌دهند که مردهای سیاه‌پوست بیش از سفیدپوستان خشونت نشان می‌دهند (همپتون و گلس^۴، ۱۹۹۴) ولی پژوهشهای دیگر در واقع هیچ ارتباطی بین نژاد و خشونت در بزرگسالی نیافته‌اند (باخمن^۵، ۱۹۹۴).

1- Gelles, Wolfner & Lackner

2- Steffensmeier, Allan, Harer & Streifel

3- Fagan, Stewart & Stewart

4- Hampton & Gelles 5- Bachman

6- Roy

ویژگیهای روابط زناشویی خاص، احتمال خشونت را افزایش می‌دهد. مطالعات خشونت خانوادگی نشان می‌دهد مردهایی که سطح سواد و وضعیت شغلی آنها پایین تر از زنهای خود است به احتمال بیشتر به زنهای خود که تحصیل کرده‌تر و دارای شغل بهتری هستند ستم روا می‌دارند (گلس، ۱۹۷۴). پژوهشهای دیگر بر این فرض استوارند که بی‌ثباتی پایگاه^۵ و ناهمسازی پایگاه^۶ به خشونت‌های ازدواج مربوط اند. مثالی از بی‌ثباتی پایگاه وقتی است که تحصیلات مرد خیلی بالاتر از نقش اجتماعی و دستاوردهای شغلی او است. ناهمسازی پایگاه زمانی رخ می‌دهد که شوهر نسبت به زن خود تحصیلات کمتر و شغل پایین‌تری دارد. در هر دو مورد خطر ارتکاب خشونت افزایش می‌یابد (هرنانگ، مک‌کالو و سوگی‌موتو^۷، ۱۹۸۱).

همچنین الگوهای تصمیم‌گیری به خشونت خانوادگی مربوط هستند. پژوهشها (گلس و اشتراوس، ۱۹۸۸) نشان می‌دهند در

است، زیرا نمی‌توانند انتظارات جامعه را مبنی بر اینکه آنها نان آور خانواده هستند بر آورده کنند. خشونت مردهای بیکار تقریباً دو برابر افرادی است که مشغول کارند (رونساویل^۱، ۱۹۷۸). مردهای نیمه وقت حتی میزان خشونت بیشتری نشان می‌دهند زیرا نه شغل تمام وقتی دارند که از حقوق مکفی برخوردار باشند و نه مستحق دریافت مزایای بیکاری هستند (اشتراوس، گلس و استین‌متز^۲، ۱۹۸۰).

شوهرانی که به زنهایشان ستم روا می‌دارند خود در بچگی ناظر خشونت بوده‌اند. مشاهده خشونت والدین با پرخاشگری شوهران نسبت به زنها در ارتباط است (براون^۳، ۱۹۸۷). پژوهشها در مورد این یافته که مردهایی که خشونت والدین خود را مشاهده کرده‌اند همسران خشنی هستند یک دست است، اما برای زنها این طور نیست. به عبارت دیگر، معلوم نیست دخترانی که ناظر خشونت بین والدین خود هستند در بزرگسالی افراد خشنی می‌شوند یا خیر (اولیری^۴، ۱۹۸۸). هر چند احتمال زیاد می‌رود که هم تجاوزگران و هم قربانیان در خانواده‌های اصلی‌شان خشونت را تجربه کرده باشند، ولی در تفسیر این یافته که یک زمینه خشن شخص را در بزرگسالی مستعد خشونت می‌سازد، باید محتاطانه عمل نمود.

1- Rounsaville

2- Straus, Gelles & Steinmetz

3- Browne

4- O'Leary

5- status inconsistency

6- status incompatibility

7- Hornung, McCullough & Sugimoto

خانواده‌های دموکراتیک که تصمیم‌گیری مشترک است، کمترین میزان خشونت وجود دارد و در خانه‌هایی که تمام تصمیمها توسط زن یا شوهر گرفته می‌شوند بیشترین میزان خشونت یافت می‌شود.

انزوا و فشار روانی-اجتماعی دو عامل دیگر هستند که قویاً به خطر سوء رفتار با زنها مربوط اند. بیکاری، مسائل مالی، مشکلات جنسی، رضایت شغلی پایین، بزرگی خانواده و شرایط محل سکونت همه با خشونت ازدواج مربوط اند. همچنین هر چه خانواده از نظر اجتماعی منزوی‌تر باشد خطر این که زن مورد تجاوز قرار بگیرد بیشتر است (فیگن و براون، ۱۹۹۴). ناز پرور (۱۳۷۶) در یافت هنگامی که ازدواج بدون علاقه و رضایت و تحت تأثیر عوامل دیگر صورت می‌گیرد، امکان زن آزاری افزایش می‌یابد.

نظریه‌های خشونت خانوادگی

چرا برخی از خانواده‌ها در مواقعی با خشونت رفتار می‌کنند؟ پاسخ به این سؤال مستلزم بررسی علل خشونت و توجه به نظریه‌های خشونت است. یک تبیین کامل از خشونت خانواده وجود ندارد. تمرکز بر یک جنبه، مانند روابط زن و شوهر یا تأکید بر وضعیت اجتماعی اقتصادی، به معنی بی توجهی به کل قضیه است. نظریه‌های خشونت

خانوادگی عبارت‌اند از: نظریه شخصیت (روان پزشکی)، نظریه اجتماعی-موقعیتی (فشار روانی و سازگاری)، نظریه یادگیری اجتماعی، نظریه منابع^۱، نظریه زیست‌شناسی اجتماعی^۲، نظریه مؤنث بودن، نظریه کنترل اجتماعی (تبادل) که در زیر به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرند.

نظریه شخصیت (روان پزشکی)

بر طبق این نظریه هیچ تبیینی برای صدمه زدن به یک فرد دوست داشتنی وجود ندارد. جای تعجب نیست که مدل روان پزشکی خشونت خانواده اولین مدلی بود که برای این مشکل به کار برده شد و سالها نیز مطرح بود. این مدل بر این اعتقاد بنا نهاده شده است که هر شوهری که زن خود را آزار دهد "دیوانه" است! این مدل بر ویژگیهای شخصیتی آزارگر به عنوان تعیین کننده‌های اصلی خشونت تأکید دارد و عواملی چون بیماری روانی، ضعفهای شخصیت، آسیب شناسی روانی و وابستگی به مشروبات الکلی و مواد مخدر یا دیگر عوامل غیر عادی درون-فردی را به خشونت خانوادگی ربط می‌دهد. داتون این بحث را پیش می‌کشد که سوء رفتار کننده‌های دوره‌ای، اختلال شخصیت مرزی دارند، یعنی بین نوروز

دوم، هنجارهای فرهنگی با زورگویی و خشونت در خانواده در رابطه است. این باور که "قباله ازدواج یک مجوز کتک زدن است" ناشی از این نوع طرز تفکر است. عبارت فوق و امثال آن بر تأیید اجتماعی گسترده از زورگویی و خشونت نسبت به زنها حکایت می‌کند (گلوس، ۱۹۹۷).

نظریه یادگیری اجتماعی: تبیین دیگر از خشونت این است که اشخاص وقتی در خانواده‌های خشن رشد می‌کنند خشونت را فرا می‌گیرند. خانواده اولین مکانی است که فرد نقش پدر یا مادر و زن یا شوهر را یاد می‌گیرد. جایی است که افراد با فشار روانی و ناکامی سازگار می‌شوند. خانواده مکانی است که شخص به احتمال زیاد خشونت را تجربه می‌کند. مشاهده شده که خشونت اغلب از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. در این جا باید یادآور شد که همه اشخاصی که در چنین خانواده‌هایی هستند در بزرگسالی لزوماً رفتارهای خشونت آمیز از خود نشان نمی‌دهند، اما وجود تاریخچه خشونت در خانواده خطر وقوع آن را در بزرگسالی افزایش می‌دهد.

نظریه منابع: این نظریه بر این فرض استوار است که تمام نظامهای اجتماعی (از جمله

و پسیکوز هستند (داتون و گولنت، ۱۹۹۵). داتون خاطر نشان می‌سازد که این نوع شخصیت در اوایل زندگی به وجود می‌آید. مرتکبان خشونت احساس "بی قدرتی" عمیق دارند که ریشه در رشد دوران کودکی آنها دارد. این افراد معمولاً احساس شرم می‌کنند، در کودکی از نظر هیجانی طرد شده یا بدون پدر هستند و در دست مادری که گاه‌گاهی در دسترس است ولی پسرش او را "قدرت مطلق" می‌داند، پرورش می‌یابند. طبق نظر داتون، این پسرها هرگز از این ضربه‌های اولیه بهبود نمی‌یابند.

نظریه اجتماعی-موقعیتی (فشار روانی و سازگاری): این که مشکلات شخصیتی و آسیب شناسی روانی به طور کامل خشونت خانوادگی را تبیین نمی‌کنند به این معنی نیست که مشکلات فردی بی تأثیر هستند. مشکلات فردی از پیش‌آیندهای اجتماعی خود به وجود می‌آیند. قبلاً در مورد عوامل اجتماعی مانند تعارض، بیکاری، تنهایی و فشار روانی صحبت شد. بر طبق این نظریه خشونت یا سوء رفتار از دو عامل مهم به وجود می‌آید: اول فشار روانی مربوط به ساختار خانواده است. به طور مثال، رابطه بین درآمد کم و خشونت بیانگر آن است که عامل مهم در ارتکاب خشونت منابع ناکافی اقتصادی است.

خانواده) تا حدودی بر اساس زور یا تهدید به زور قرار دارند. هر چه منابع شخص (اجتماعی، شخصی و اقتصادی) بیشتر باشد زورگویی بیشتر است، گر چه طبق نظر ویلیام گود (گلس، ۱۹۹۷)، پایه گذار این نظریه، هر چه شخص منابع بیشتری داشته باشد در واقع کمتر از زور به صورت آشکار استفاده می‌کند. بر طبق این نظریه، شوهری که می‌خواهد در خانه حکمفرمایی کند و مسلط باشد ولی تحصیلات کم، شغل رده پایین و درآمد ناکافی دارد و نیز مهارت‌های بین فردی او ضعیف است ممکن است از خشونت برای تداوم موقعیت مسلط خود استفاده کند.

نظریه زیست‌شناسی اجتماعی: این نظریه تکاملی پیشنهاد می‌کند که ارتکاب خشونت در انسان و غیر انسان برای بقای نسل انجام می‌گیرد. هم انسان و هم حیوانات برای ترساندن جنس مخالف در صورت مقاومت در برابر انجام روابط جنسی از خشونت استفاده می‌کنند. بنابراین، طبق این نظریه، مردها از پرخاشگری برای کنترل روابط جنسی استفاده می‌کنند.

نظریه مؤنث بودن: تز اصلی این نظریه این است که فرآیندهای اقتصادی، اجتماعی و تاریخی به صورت مستقیم و غیر مستقیم از

نظم اجتماعی تسلط شوهر بر زن حمایت می‌کند. پدر سالاری منجر به فرو تر تصور کردن زنها شده و روا داشتن ستم بر آنها از مکانیزم‌های تداوم این فرو تری است. خشونت پدرسالارانه وقتی به وجود می‌آید که کنترل پدرسالارانه مورد تهدید قرار گیرد، مانند وقتی که زن تهدید به ترک خانه کرده یا از حقوق خود دفاع می‌کند (کمپبل^۱، ۱۹۹۲؛ استارک و فلیت‌کرافت^۲، ۱۹۹۶).

نظریه کنترل اجتماعی (تبادل): چرا شوهرها زنها را خود را کتک می‌زنند؟ پاسخ این است که "آنها می‌زنند چون می‌توانند". این دیدگاه بر این فرض استوار است که تعامل بین انسانها را تعقیب پاداش و اجتناب از تنبیه و جریمه هدایت می‌کند. افزون بر این، شخصی که پاداش می‌دهد فرد مقابل را مقید می‌سازد که یک تعهد را بر آورده کند و فوایدی به او برساند (بلا^۳، ۱۹۶۴). اگر مبادله پاداش دو طرفه باشد تعامل ادامه می‌یابد در غیر این صورت بر هم می‌خورد، هر چند گاهی حتی اگر رابطه دو طرفه هم نباشد تعامل ادامه می‌یابد. افراد از خشونت استفاده می‌کنند زیرا که می‌توانند". آنها زمانی مرتکب خشونت

1- Campbell

2- Stark & Flitcraft

3- Blau

درآمد ماهیانه و شغل)، تعداد فرزندان، مدت زمان ازدواج و رضایت زن از زندگی زناشویی خود می‌باشد. از سوی دیگر همان طور که متذکر شد عوامل متعددی در امر خشونت مردها نسبت به همسران خود دخیل‌اند اما در این پژوهش فقط برخی از این عوامل مورد بررسی قرار گرفته‌اند. هر چند در تحقیقات مختلف به خشونت زنها نسبت به شوهران خود نیز اشاره شده است ولی در این پژوهش به خاطر حجم مطالب، این موضوع مورد توجه قرار نگرفته است.

فرضیه‌های پژوهش

در این پژوهش تلاش شده است فرضیه‌های زیر به محک آزمایش گذاشته شوند. ضمناً برای پیش‌گیری از تکرار فرضیه‌ها، انواع خشونت و مشخصات زن و مرد در پراکنش نوشته می‌شود:

۱. بین خشونت (کلی، روان‌شناختی، جسمی و شدید) مرد نسبت به همسرش و مشخصات همسر او (سن، تحصیلات، درآمد ماهیانه و شغل) همبستگی وجود دارد.

۲. بین خشونت (کلی، روان‌شناختی، جسمی و شدید) مرد نسبت به همسرش و مشخصات خود او (سن، تحصیلات، درآمد ماهیانه و شغل) همبستگی وجود

علیه اعضای خانواده خود می‌شوند که جرمه‌خشن بودن سنگین‌تر از پاداش در یافتی نباشد (گلوس، ۱۹۹۷).

عوامل دیگری که باعث می‌شود خشونت در خانواده بروز کند عبارت‌اند از: نامساوی بودن زن و شوهر، قوی‌هیكل تر و درشت‌اندام تر بودن مردها، خصوصی بودن خشونت خانوادگی، کنترل اجتماعی اندک و درآمد بیشتر مردها. همسایه‌ها معمولاً گزارش می‌دهند که از دخالت در خشونت‌های خانوادگی می‌ترسند. پلیس و دادگاه‌های امریکا (گلوس، ۱۹۹۷) به تعقیب خشونت‌های خانوادگی بی‌میل‌اند. این تصور وجود دارد که "چهار دیواری اختیاری"، کنترل اجتماعی خارجی خشونت را کاهش می‌دهد. همچنین هر چه شوهر با خشن بودن چیزهای کمتری از دست بدهد (مثلاً خطر دستگیری وی کمتر باشد) بیشتر مرتکب خشونت می‌شود.

هدف این مقاله بررسی میزان شیوع خشونت مردها نسبت به همسرانشان و نیز ارتباط انواع خشونت آنها، شامل روان‌شناختی (مانند قهر کردن، تهدید کردن، داد و فریاد زدن و غیره)، جسمی (مانند سیلی یا مشت زدن، داغ کردن و غیره) و شدید (مانند فشردن گلو، استفاده از چاقو و تفنگ و غیره)، با متغیرهای جمعیت‌شناختی مختلفی چون مشخصات زن و شوهر (سن، تحصیلات،

صورت بی سواد بودن یا غیر فارسی زبان بودن آزمودنیها سؤالیهای پرسشنامه برای آنها خوانده یا ترجمه می‌شد.

میانگین سن آزمودنیهای این پژوهش حدود ۳۹ سال (حداقل ۱۶ و حداکثر ۷۱ سال) بود. تحصیلات گروه نمونه حداقل بیسواد و حداکثر لیسانس بود. حداقل درآمد زنهای مورد پژوهش صفر و حداکثر آن ۲۵۰۰۰۰ ریال بود. میانگین تعداد فرزندان خانواده ۴ نفر (حداقل بدون فرزند بودند و حداکثر ۱۳ فرزند داشتند) بود. ۵۹/۵ درصد از زنهای گروه نمونه با همسران خود نسبت فامیلی داشتند. میانگین مدت زمان ازدواج گروه نمونه حدود ۱۹ سال (و انحراف معیار ۱۲ سال) بود و حداقل ۱ سال و حداکثر ۵۵ سال از ازدواج آنها می‌گذشت.

ابزار پژوهش

ابزار تحقیق مقیاس سوء رفتار با زن^۳

۱ این متغیر جزو عوامل جمعیت شناختی محسوب نمی‌شود.

۲ در همین جا از منصوره سپهری، اشرف سید محمودی، شمس کر زنگر، مینا پناهی و مرجان تاقونکی که در جمع‌آوری اطلاعات این پژوهش صمیمانه همکاری نموده‌اند تشکر می‌کنم.

3- Woman Abuse Scale

دارد.

۳. بین خشونت (کلی، روان شناختی، جسمی و شدید) مرد نسبت به همسرش و تعداد فرزندان آنها همبستگی منفی وجود دارد.

۴. بین خشونت (کلی، روان شناختی، جسمی و شدید) مرد نسبت به همسرش و مدت زمان ازدواج آنها رابطه منفی وجود دارد.

۵. بین خشونت (کلی، روان شناختی، جسمی و شدید) مرد نسبت به همسرش و رضایت زن از زندگی زناشویی خود همبستگی منفی وجود دارد.

۶. ضریب همبستگی چندگانه خشونت (کلی، روان شناختی، جسمی و شدید) مرد نسبت به همسرش با عوامل جمعیت شناختی (مشخصات خود و همسرش، تعداد فرزندان، مدت زمان ازدواج و رضایت زن از زندگی زناشویی خود^۱) بیشتر از ضریب همبستگی ساده هر یک از متغیرهای یاد شده است.

جامعه آماری و روش نمونه گیری

جامعه آماری این پژوهش را زنهای شهرستان اهواز تشکیل می‌دهد و نمونه به شیوه تصادفی چند مرحله‌ای برگزیده شد. جمعاً ۱۵۵ زن در این پژوهش شرکت نمودند^۲. از ۱۵۵ پرسشنامه در یافتی دو مورد ناقص تشخیص داده شد و حذف گردید. در

فردی و خانوادگی از یک پرسشنامه محقق ساخته استفاده شد.

برای تعیین ضرایب پایایی از دو روش آلفای کرانباخ و اسپیرمن-براون استفاده شد. ضریب پایایی کل مقیاس ۰/۹۱ (آلفای کرانباخ) و ۰/۸۷ (اسپیرمن-براون) و دامنه پایایی حیطه‌های مختلف از ۰/۶۴ تا ۰/۸۹ با میانگین ۰/۷۶ (آلفای کرانباخ) و دامنه ۰/۵۷ تا ۰/۹۰ با میانگین ۰/۷۵ (اسپیرمن-براون) هستند.

تحلیل داده‌ها و یافته‌های پژوهش

برای تحلیل داده‌ها از روش همبستگی پیرسون و رگرسیون چند متغیری استفاده شد. در این قسمت از مقاله ابتدا شیوع خشونت نسبت به زنها در شهرستان اهواز مورد بررسی قرار می‌گیرد، سپس یافته‌های مربوط به فرضیه‌های پژوهش و در آخر بحث و نتیجه گیری ارائه می‌شوند.

شیوع خشونت نسبت به زنها در اهواز

۱۸/۳ در صد زنهاى نمونه پژوهش گزارش نمودند که همسران آنها هیچ گونه خشونتى در طول زندگى زناشویى از خود نشان نداده‌اند و ۱۳/۱ در صد یک بار، ۱۸/۳ در صد دو بار،

می‌باشد که توسط اشتراوس در سال ۱۹۷۹ ساخته شده است. این ابزار شکل تغییر یافته مقیاسهای تاکتیکهای تعارض^۱ است که توسط محقق ترجمه شده و پس از تعیین روایی صوری، روایی و پایایی آن تعیین شد. ابزار اصلی از ۲۶ ماده تشکیل شده است که ۱۲ ماده آن مربوط به خشونت روان شناختی، ۱۰ ماده آن به خشونت جسمی و چهار ماده آن به خشونت شدید مربوط است. در این پژوهش، ماده ۷ و ۱۰ از قسمت خشونت روان شناختی و ماده ۲۱ از قسمت خشونت جسمی (به علت نامناسب بودن ماده‌ها) حذف شد. مقیاس اصلاح شده دارای ۱۰ ماده در قسمت خشونت روان شناختی، ۹ ماده در قسمت خشونت جسمی و ۴ ماده در قسمت خشونت شدید است.

روش نمره گذاری نیز به صورت صفر و یک (صفر برای خیر و یک برای بله) است. برای تعیین روایی مقیاس با استفاده از روش اعتبار سازه‌ای زنها می‌بایست خشونت (روان شناختی، جسمی و شدید) همسران خود را، علاوه بر مقیاس اصلی، در یک ملاک ۷ درجه‌ای (۱ برای خیلی کم و ۷ برای خیلی زیاد) مشخص کنند. ضریب روایی کل مقیاس ۰/۷۸ و دامنه ضرایب روایی حیطه‌های مختلف از ۰/۵۷ تا ۰/۷۸، (با میانگین ۰/۶۹) است. همچنین برای سنجش مشخصات

نمودند. در جمع ۳۴ در صد زنهای نمونه حداقل یک بار مورد خشونت جسمی همسران خود قرار گرفته‌اند. بالاخره ۸۳/۷ درصد از گروه مورد پژوهش هیچ گونه خشونت شدیدی در یافت نکرده‌اند در حالی که ۱۱/۱ درصد یک بار، ۳/۹ درصد دو بار، ۱/۳ درصد چهار بار مورد خشونت شدید قرار گرفته‌اند. جدول ۱ را ملاحظه کنید.

یافته‌های مربوط به فرضیه‌های پژوهش
در این قسمت ابتدا به همبستگیهای ساده اشاره می‌شود سپس همبستگیهای چندگانه بررسی می‌شوند. همان طور که در جدول ۲ ذکر شده است ضریب همبستگی بین خشونت کلی و رضایت زن از زندگی زناشویی خود

۱۱/۸ در صد سه بار و ۶/۵ در صد چهار بار مورد خشونت قرار گرفته‌اند. جمعاً ۸۱/۷ در صد زنها حداقل یک بار توسط همسران خود مورد خشونت (کلی) قرار گرفته‌اند. همچنین ۱۸/۳ در صد زنها هیچ، ۱۵ در صد یک بار، ۱۹ در صد دو بار، ۱۸/۳ در صد سه بار، ۱۰/۵ در صد چهار بار خشونت روان شناختی از همسران خود تجربه کرده‌اند. در کل ۸۱/۷ در صد زنها حداقل یک بار توسط همسران خود مورد خشونت روان شناختی قرار گرفته‌اند. به همین صورت ۶۶ درصد زنهای نمونه هیچ گونه پرخاشگری جسمی گزارش ننموده‌اند، ۹/۸ درصد یک بار، ۳/۳ درصد دو بار، ۳/۹ درصد سه بار، ۳/۳ درصد چهار بار و ۵/۹ در صد هفت بار پرخاشگری همسران خود را ذکر

جدول ۱. نمره‌های خام، در صد و فراوانی پاسخ آزمودنیها به مقیاس سوء رفتار با زن

نمره	خشونت کلی		خشونت روان شناختی		خشونت جسمی		خشونت شدید	
	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
۰	۲۸	۱۸/۳	۲۸	۱۸/۳	۱۰۱	۶۶	۱۲۸	۸۳/۷
۱	۲۰	۱۳/۱	۲۳	۱۵	۱۵	۹/۸	۱۷	۱۱/۱
۲	۲۸	۱۸/۳	۲۹	۱۹	۵	۳/۳	۶	۳/۹
۳	۱۸	۱۱/۸	۲۸	۱۸/۳	۶	۳/۹	۲	۱/۳
۴	۱۰	۶/۵	۱۶	۱۰/۵	۵	۳/۳		
۵	۹	۵/۹	۱۱	۷/۲	۵	۳/۳		
۶	۴	۲/۶	۴	۲/۶	۶	۳/۹		
۷	۹	۵/۹	۵	۳/۳	۹	۵/۹		
۸	۴	۲/۶	۵	۳/۳	-	-		
۹	۱	۰/۷	۳	۲	۱	۰/۷		
۱۰	۲	۱/۳	۱	۰/۷				

جدول ۲. ضرایب همبستگی ساده خشونت (کلی، روان شناختی، جسمی و شدید) با متغیرهای مورد مطالعه

خشونت	سن زن	تحصیلات زن	درآمد زن	شغل مرد	سن مرد	تحصیلات مرد	درآمد مرد	شغل مرد	تعداد فرزندان	مدت ازدواج	رضایت از زندگی
کلی	۰/۱۱	۰/۲۱*	۰/۰۲	۰/۰۳	۰/۰۹	۰/۲۸*	۰/۰۹	۰/۰۷	۰/۱۵	۰/۱۷	۰/۵۵*
روان شناختی	۰/۰۷	۰/۱۳	۰/۱۰	۰/۰۳	۰/۰۷	۰/۲۶*	۰/۰۳	۰/۰۷	۰/۰۸	۰/۰۹	۰/۵۸*
جسمی	۰/۱۷	۰/۲۹*	۰/۰۳	۰/۰۰	۰/۱۳	۰/۳۰*	۰/۱۵	۰/۰۸	۰/۲۲**	۰/۲۴**	۰/۲۷*
شدید	۰/۰۳	۰/۰۷	۰/۰۷	۰/۰۹	۰/۰۴	۰/۰۸	۰/۰۵	۰/۰۱	۰/۰۰	۰/۰۳	۰/۳۰*

* $p < ۰/۰۰۱$ ** $p < ۰/۰۱$

زن و هم تحصیلات مرد با خشونت جسمی مرد نسبت به همسرش رابطه منفی معنی دار دارد ($r = -۰/۳۰$ و $p < ۰/۰۰۱$)، یعنی هر چه زن و مرد با سواد تر باشند خشونت جسمی مرد نسبت به همسرش کمتر است. خشونت جسمی با تعداد فرزندان خانواده نیز رابطه مثبت معنی دار دارد ($r = ۰/۲۲$ و $p < ۰/۰۱$)، بدین معنی که هر چه تعداد فرزندان بیشتر باشد خشونت جسمی مرد نسبت به همسرش زیادتر خواهد بود. بین خشونت جسمی و مدت زمان زندگی زناشویی هم رابطه معنی دار مثبت ($r = ۰/۲۴$) مشاهده شد، یعنی هر چه مدت زمان بیشتری از ازدواج زن و مرد بگذرد خشونت جسمی مرد نسبت به همسرش افزایش می‌یابد. بین خشونت جسمی مرد و رضایت زن از زندگی زناشویی نیز رابطه

و تحصیلات زن $-۰/۲۱$ است که در سطح $p < ۰/۰۰۱$ معنی دار است، یعنی هر چه زن از زندگی خود راضی تر و با سواد تر باشد خشونت کلی همسر وی کمتر است. ضریب همبستگی خشونت کلی با تحصیلات مرد $-۰/۲۸$ است که در سطح $p < ۰/۰۰۱$ معنی دار است، یعنی هر چه همسر زن با سواد تر باشد خشونت کلی او کمتر است.

در مورد خشونت روان شناختی نیز تحصیلات مرد با خشونت وی رابطه منفی دارد ($r = -۰/۲۶$ و $p < ۰/۰۰۱$). همچنین خشونت روان شناختی مرد با رضایت زن از زندگی زناشویی خود رابطه منفی معنی دار ($r = -۰/۵۸$ و $p < ۰/۰۰۱$) دارد، یعنی هر چه مرد خشونت روان شناختی کمتری نشان دهد رضایت همسر وی از زندگی خود بیشتر است. در مورد خشونت جسمی، هم تحصیلات

معنی دار ولی منفی است ($\alpha = -0/47$)
 $(p < 0/001)$.
 خشونت شدید مرد فقط با رضایت زن از زندگی زناشویی رابطه معنی دار منفی ($\alpha = -0/30$) دارد، یعنی هر چه خشونت شدید مرد نسبت به همسرش کمتر باشد رضایت زن از زندگی خود بیشتر است. به جز موارد ذکر شده، همبستگی معنی دار دیگری بین متغیرهای یاد شده و حیطه‌های خشونت مشاهده نشد.

ضریب همبستگی چندگانه خشونت (کلی، روان شناختی، جسمی و شدید) مرد نسبت به همسرش با عوامل جمعیت شناختی (مشخصات خود و همسرش، تعداد فرزندان، مدت زمان ازدواج) و رضایت زن از زندگی زناشویی خود بیشتر از ضریب همبستگی ساده هر یک از متغیرهای یاد شده است. به منظور بررسی این فرضیه، خشونت کلی، روان شناختی، جسمی و شدید به عنوان متغیرهای ملاک و سن، تحصیلات، درآمد و شغل زن، سن، تحصیلات، درآمد و شغل مرد، تعداد فرزندان، مدت زمان ازدواج و رضایت از زندگی زناشویی به عنوان متغیرهای پیش بین وارد معادله رگرسیون چند متغیری شدند.

همان طور که جدول ۳ نشان می‌دهد، در حیطه خشونت کلی، افزودن متغیر تحصیلات مرد (بتا $-0/10$)، $p = 0/13$ و $F = 2/27$ تغییر

به متغیر رضایت از زندگی زناشویی تغییر معنی داری در همبستگی بین این متغیرها و متغیر ملاک به وجود نمی‌آورد. همچنین افزودن متغیر تحصیلات زن (بتا $-0/05$)، $p = 0/54$ و $F = 0/37$ تغییر معنی داری در همبستگی این متغیرها و متغیر ملاک به وجود نمی‌آورد. می‌توان نتیجه گرفت که رضایت از زندگی زناشویی بهترین متغیر پیش بینی کننده خشونت کلی است.

در حیطه خشونت روان شناختی، متغیر رضایت زن از زندگی زناشویی خود بهترین متغیر پیش بین می‌باشد. افزودن متغیر تحصیلات مرد (بتا $0/07$)، $p = 0/32$ و $F = 0/97$ تغییر $p = 0/33$ به متغیر رضایت زن از زندگی زناشویی خود تغییر معنی داری در همبستگی ایجاد نمی‌کند.

در حیطه خشونت جسمی، افزودن متغیر تحصیلات مرد (بتا $-0/16$)، $p = 0/03$ و $F = 4/71$ تغییر $p = 0/03$ به متغیر رضایت زن از زندگی زناشویی خود تغییر معنی داری در همبستگی این متغیرها و متغیر ملاک ایجاد می‌کند. همچنین افزودن متغیر تحصیلات زن (بتا $-0/05$)، $p = 0/60$ و $F = 3/07$ تغییر معنی داری در همبستگی این متغیرها و متغیر ملاک به وجود نمی‌آورد. می‌توان نتیجه گرفت که رضایت از زندگی زناشویی خود بهترین متغیر پیش بینی کننده خشونت کلی است.

جدول ۳. همبستگی‌های چندگانه انواع خشونت با متغیرهای مورد مطالعه

متغیرها	MR	RS	F (p)	بنا				
				۱	۲	۳	۴	۵
خشونت کلی: رضایت از زندگی	۰/۵۴	۰/۲۹	۶۳/۱۱ (۰/۰۰۱)	-۰/۵۴ (۰/۰۰۱)				
تحصیلات مرد	۰/۵۵	۰/۳۰	۳۲/۹۵ (۰/۰۰۱)	-۰/۵۰ (۰/۰۰۱)	-۰/۱۰ (۰/۱۳)			
تحصیلات زن	۰/۵۵	۰/۳۰	۲۲ (۰/۰۰۱)	-۰/۵۰ (۰/۰۰۱)	-۰/۰۷ (۰/۲۳)	-۰/۰۵ (۰/۵۴)		
خشونت روانشناختی رضایت از زندگی	۰/۵۷	۰/۳۳	۷۴/۲۷ (۰/۰۰۱)	-۰/۵۷ (۰/۰۰۱)				
تحصیلات مرد	۰/۵۸	۰/۳۳	۳۷/۶۰ (۰/۰۰۱)	-۰/۵۵ (۰/۰۰۱)	۰/۰۷ (۰/۳۲)			
خشونت جسمی: رضایت از زندگی	۰/۴۶	۰/۲۱	۴۰ (۰/۰۰۱)	-۰/۴۶ (۰/۰۰۱)				
تحصیلات مرد	۰/۴۸	۰/۲۳	۲۳/۵۹ (۰/۰۰۱)	-۰/۴۰ (۰/۰۰۱)	-۰/۱۶ (۰/۰۳)			
تحصیلات زن	۰/۵۰	۰/۲۵	۱۶/۶۳ (۰/۰۰۱)	-۰/۴۰ (۰/۰۰۱)	-۰/۱۷ (۰/۰۷)	-۰/۰۵ (۰/۶۰)		
مدت ازدواج	۰/۵۰	۰/۲۵	۱۲/۴۵ (۰/۰۰۱)	-۰/۴۰ (۰/۰۰۱)	-۰/۰۵ (۰/۶۱)	-۰/۱۵ (۰/۱۳)	۰/۰۴ (۰/۶۷)	
تعداد فرزندان	۰/۵۰	۰/۲۵	۹/۹۱ (۰/۰۰۱)	-۰/۴۰ (۰/۰۰۱)	۰/۰۵ (۰/۶۳)	-۰/۱۵ (۰/۱۴)	۰/۰۲ (۰/۸۵)	۰/۰۳ (۰/۷۸)
خشونت شدید: رضایت از زندگی	۰/۳۰	۰/۰۹	۱۴/۷۷ (۰/۰۰۱)	-۰/۳۰ (۰/۰۰۱)				

معنی‌داری در همبستگی این متغیرها و مرد و رضایت از زندگی زناشویی تغییر متغیرملاک به وجود نمی‌آورد. افزودن طول مدت ازدواج (بنا ۰/۰۴، $p=۰/۶۷$ ، $F=۰/۱۸$) تغییر (بنا ۰/۶۷، $p=۰/۷۸$) به طول مدت ازدواج، تعداد فرزندان (بنا ۰/۰۳، $p=۰/۷۸$) افزایش متغیر تعداد فرزندان (بنا ۰/۰۳، $p=۰/۷۸$) تغییر (بنا ۰/۷۸، $p=۰/۷۸$) به طول مدت ازدواج،

تحصیلات زن، تحصیلات مرد و رضایت زن از زندگی زناشویی خود نیز تغییر معنی داری به وجود نمی‌آورد.

در حیطة خشونت شدید، متغیر رضایت زن از زندگی زناشویی خود (بتا $0/30-$ ، $F=14/77$ و $p=0/001$ تغییر $p=0/001$) تنها متغیر پیش بینی کننده می‌باشد.

بحث و نتیجه گیری

یافته‌های به دست آمده نشان می‌دهند که از بین متغیرهای مورد مطالعه، به ترتیب، سه متغیر رضایت زن از زندگی زناشویی خود، تحصیلات مرد و تحصیلات زن با خشونت کلی مرد همبستگی منفی معنی دار دارند ولی بین درآمد مرد و زن، شغل مرد و زن، سن مرد و زن، تعداد فرزندان و مدت ازدواج با خشونت کلی رابطه‌های معنی دار وجود ندارد. بدین صورت که هر چه زن از زندگی زناشویی خود بیشتر راضی باشد و خود و همسرش تحصیل کرده تر باشند میزان خشونت کلی همسرش کمتر است. این یافته با پژوهشهای گلس (۱۹۷۴)، هرنانگ و دیگران (۱۹۸۱) و ناز پرور (۱۳۷۶) همسو می‌باشد.

نتایج همبستگی ساده هر یک از متغیرهای یاد شده با خشونت روان شناختی فقط در دو مورد، یعنی رضایت زن از زندگی زناشویی خود و تحصیلات مرد، معنی دار است ولی

بین سن زن و مرد، تحصیلات زن، درآمد زن و مرد، تعداد فرزندان و مدت ازدواج با خشونت روان شناختی رابطه معنی دار مشاهده نمی‌شود. طبق این یافته می‌توان نتیجه گرفت که زنهایی که از زندگی خود رضایت بیشتر و همسران تحصیل کرده تری دارند کمتر مورد خشونت روان شناختی قرار می‌گیرند.

همان گونه که قبلاً ذکر شد خشونت

جسمی، به ترتیب، با متغیرهای رضایت زن از زندگی زناشویی خود، تحصیلات مرد و تحصیلات زن رابطه معنی داری منفی دارد. یعنی هر چه رضایت زن از زندگی زناشویی بیشتر و خود و همسرش تحصیل کرده تر باشند کمتر مورد آزار و اذیت همسرش قرار می‌گیرد. رابطه بین تعداد فرزندان خانواده و طول مدت ازدواج با خشونت جسمی مثبت و معنی دار بود، یعنی هر چه تعداد فرزندان بیشتر باشد و زمان زیادتری از ازدواج بگذرد، زنها مورد تهاجم جسمی بیشتری قرار می‌گیرند. بین سن زن و مرد، درآمد زن و مرد و شغل زن و مرد با خشونت جسمی رابطه معنی دار مشاهده نشد. نتیجه اول، یعنی افزایش تعداد فرزندان را شاید بتوان به طور غیر مستقیم به پژوهش فیگن و براون (۱۹۹۴) که معتقدند فشار روانی باعث خشونت بیشتر می‌شود، ربط داد. ازدیاد تعداد فرزندان ممکن است باعث افزایش فشار روانی و در نهایت منجر به خشونت بیشتر شود.

نتایج همچنین آشکار ساخت که سه متغیر رضایت زن از زندگی زناشویی خود، تحصیلات مرد و طول مدت ازدواج پیش‌بینی‌کننده‌های خوبی برای خشونت جسمی مرد نسبت به همسرش می‌باشند. در حیطه خشونت شدید فقط رضایت زن از زندگی زناشویی پیش‌بینی‌کننده خوبی برای این نوع خشونت می‌باشد.

در پایان می‌توان از این یافته‌ها چنین نتیجه گرفت که وقتی زن از زندگی خود راضی باشد، خود و همسرش تحصیل کرده باشند و تعداد فرزندان کمتری داشته باشند خشونت کمتری از جانب مرد زندگی آنها را تهدید می‌کند. در این پژوهش، به نظر می‌رسد هر چه ازدواج قدیمی‌تر باشد مردها خشونت جسمی بیشتری نسبت به همسران خود اعمال می‌کنند. با توجه به این نتایج می‌بایست تدابیری اتخاذ شود تا زنها اولاً با میل و رغبت تن به ازدواج دهند و رضایت کامل از زندگی زناشویی خود داشته باشند و دوم از طریق رسانه‌ها، خصوصاً تلویزیون، هشدارهای کافی در خصوص عواقب زن‌آزاری و قوانین مربوط به آن به مردهای کم‌سواد داده شود. افزایش دانش و تحصیلات دختران و زنها خود می‌تواند عامل بازدارنده خشونت بین همسران باشد. آگاه نمودن خانواده‌ها از مضرات فرزند زیاد و آموزش راههای صحیح جلوگیری از

پژوهشهای روی (۱۹۷۷) و فیگن و دیگران (۱۹۸۳) که مطرح می‌کنند در ازدواج‌های جدیدتر خشونت بیشتری مشاهده می‌شود یافته دوم، یعنی افزایش خشونت با ازدیاد طول مدت ازدواج، را تأیید نمی‌کند. شاید یک تبیین این موضوع به جنبه فرهنگی قضیه مربوط باشد، بدین صورت که با افزایش طول مدت ازدواج خانواده‌ها صاحب فرزند می‌شوند و مادر اهوازی برای پیشگیری از متلاشی شدن شیرازه خانواده و احتمال از دست دادن فرزندان خود، هرگونه خشونت جسمی را تحمل می‌کند و مردها نیز از این موضوع سوء استفاده می‌کنند.

نتایج همبستگی ساده خشونت شدید با متغیرهای مذکور نشان می‌دهند که تنها رضایت زن از زندگی زناشویی با این نوع خشونت رابطه معنی‌دار منفی دارد. در موارد دیگر رابطه معنی‌داری به دست نیامد.

نتایج همبستگیهای چندگانه متغیرهای یاد شده با حیطه خشونت کلی نشان داد که رضایت زن از زندگی زناشویی بهترین پیش‌بینی‌کننده خشونت مردها نسبت به همسران خود می‌باشد و افزایش تحصیلات مرد و زن تغییر معنی‌داری را به وجود نمی‌آورد. همچنین افزایش تحصیلات مرد به رضایت زن از زندگی زناشویی باعث تغییر معنی‌داری در ابراز خشونت روان‌شناختی مرد نمی‌شود.

داشتن فرزندان زیاد نیز می‌تواند تا حدودی فشار روانی خانواده را کاهش دهد و در نتیجه به خشونت کمتری منجر شود. همین طور با ایجاد نظام کنترل اجتماعی خشونت خانوادگی می‌توان تا حدودی این مسأله را کاهش داد و

پناهگاههایی ایجاد کرد تا در صورت لزوم قربانیان و همسران آنها بتوانند از انواع خدمات تخصصی، مشاوره‌ای، حفاظتی و غیره استفاده کنند.

منابع

فارسی:

- خشونت در خانواده چگونه به وجود می‌آید؟ همشهری، سه شنبه ۱۰ تیر ۱۳۷۶، سال پنجم، شماره ۱۲۹۲، ص ۱۲.
- خشونت علیه زنان در جهان متمدن! همشهری، یکشنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۷۵، سال چهارم، شماره ۹۵۲، ص ۱۲.
- دهقانی، محمد. (۱۳۷۶). زن در سپاه اهریمن! زنان، آذرماه، شماره ۳۹، سال ششم.
- کریمی مجد، رویا. (۱۳۷۶). ام‌البین هم شکنجه شد و مردا زنان، آبان ماه، شماره ۳۸، سال ششم.
- ناز پرور، بشیر. دانش پرور، حمید رضا و توفیقی، حسن. (۱۳۷۶). «ضرب و شتم زن» منجر به قتل توسط همسر. مجله علمی پزشکی قانونی، مهر و آبان ماه، شماره دوازدهم، سال سوم.
- ناز پرور، بشیر. (۱۳۷۶). زن آزاری، پایان نامه.

خارجی

- Bachman, R. (1994). *Violence against women: A national crime victimization survey report*. Washington: U.S. Department of Justice, Bureau of Justice Statistics.
- Blau, P.M. (1964). *Exchange and power in social life*. New York: Wiley.
- Brekke, J., & Saunders, D. (1982). *Research on woman abuse: A review of findings, needs, and issues*. Unpublished manuscript.
- Browne, A. (1987). *When battered women kill*. New York: Free Press.

- Browne, A., & Finkelhor, D. (1986). Initial and long-term effects: A review of research. In D. Finkelhor & Associates (Eds.), *A Sourcebook on Child Sexual Abuse* (143-179). Beverly Hills, CA: Sage.
- Campbell, J. C. (1992). "If I can't have you, no one can": Issues of power and control in domestic homicide. In J. Radford & D. Russell (Eds.), *Femicide: The Politics of Woman Killing* (99-113). New York: Twayne.
- Coleman, D., & Straus, M. (1983). Alcohol abuse and family violence. In E. Gottheil, K. Druley, T. Skoloda, & H. Waxman (Eds.), *Alcohol, Drug Abuse and Aggression* (104-124). Springfield, IL: Charles C Thomas.
- Dutton, D.G., & Golant, S.K. (1995). *The batterer: A psychological profile*. New York: Basic Books.
- Fagan, J.A (1990). Intoxication and aggression. In M. Tonry & J.Q. Wilson (Eds.), *Drugs and Crime: Vol. 13. Crime and Justice: An Annual Review*. Chicago: University of Chicago Press.
- Fagan, J. A., & Browne, A. (1994). Violence between spouses and intimates: Physical aggression between women and men in intimate relationships. In A.J. Reiss, Jr. & J.A. Roth (Eds.), *Understanding and Preventing Violence*. (3, 115-292). Washington, : National Academy Press.
- Fagan, J.A., Stewart, D.K., & Stewart, K.W. (1983). Situational correlates of domestic and extra-domestic violence. In D. Finkelhor, R. J. Gelles, G. T. Hotaling, & M. A. Straus (Eds.), *The Dark Side of Families: Current Family Violence Research* (49-67). Beverly Hills, CA: Sage.
- Gelles, R. J. (1974). *The violent home*. Beverly Hills, CA: Sage.
- Gelles, R.J. (1997). *Intimate violence in families*. Thousand Oaks, London: Sage.
- Gelles, R. J., & Harrop, J.W. (1991). The risk of abusive violence among children with non-biological parents. *Family Relations*. 40, 78-83.
- Gelles, R. J., & Straus, M. A. (1988). *Intimate violence*. New York: Simon & Schuster.
- Gelles, R. J., Wolfner, G. D., & Lackner, R. (1994). Men who batter: The risk markers. *Violence Update*. 4, 1ff.
- Hampton, R. L., & Gelles, R. J. (1994). Violence toward black women in a nationally representative sample of black families. *Journal of Comparative Family Studies*. 25, 105-119.
- Hilberman, E. (1980). Overview: "The wife-beater's wife" reconsidered. *American Journal of Psychiatry*. 137, 1336-1346.
- Hornung, C., McCullough, B., & Sugimoto, T. (1981). Status relationships in marriage: Risk factors in spouse abuse. *Journal of Marriage and the Family*. 43, 679-692.

- Hotaling, G., & Sugarman, D. (1986). An analysis of risk markers in husband to wife violence. *Violence and Victims*. 1, 101-124.
- Hotaling, G., & Sugarman, D. (1990). A risk marker analysis of assaulted wives. *Journal of Family Violence*. 5, 1-13.
- Kaufman Kantor, G., & Straus, M.A. (1987). The drunken bum theory of wife beating. *Social Problems*. 34, 213-230.
- Kempe, C.H., Silverman, F.N., Steele, B. F., Droegemueller, W., & Silver, H.K. (1962). The battered child syndrome. *Journal of the American Medical Association*. 181, 107-112.
- Kim, K., & Cho, Y. (1992). Epidemiological survey of spousal abuse in Korea. In E. Viano (Ed.), *Intimate Violence: Interdisciplinary Perspectives*. (277-282). Washington, DC: Hemisphere.
- Larrain, S. (1993). *Estudiode Frecuencia De La Violencia Intrafamiliar y la Condicion De La Mujer en Chile [Study of the Frequency of Intrafamiliar Violence and the Condition of Women in Chile]*. Santiago, Chile: Pan-American Health Organization.
- Leibrich, J., Paulin, J., & Ransom, R. (1995). *Hitting home: Men speak about abuse toward women partners*. Wellington, New Zealand: Department of Justice in Association with AGB McNair.
- Margolin, G., Sibner, L. C., & Gleberman, L. (1988). Wife battering. In V.B. Van Hasselt, R. L. Morrison, A. S. Bellack, & M. Hersen (Eds.), *Handbook of Family Violence*. (89-118). New York: Plenum.
- Neidig, P., Friedman, D., & Collins, B. (1985). Domestic conflict containment: A spouse abuse treatment program. *Social Casework: The Journal of Contemporary Social Work*. 66, 195-204.
- O'Leary, K. D. (1988). Physical aggression between spouses: A social learning perspective. In V.B. Van Hasselt, R. L. Morrison, A. S. Bellack, & M. Hersen (Eds.), *Handbook of Family Violence*. (31-55). New York: Plenum.
- PageLOW, M. (1984). *Family violence*. New York: Praeger.
- Prasad, D. (1994). Dowry-related violence: A content analysis of news in selected newspapers. *Journal of Comparative Family Studies*. 25, 71-89.
- Rodgers, K. (1994). Wife assault: The findings of a national survey. *Juristate Service Bulletin*. 14, 1-22.
- Rounsaville, B.J. (1978). Theories of marital violence: Evidence from a study of battered women. *Victimology*, 3, 11-31.
- Roy, M. (Ed.). (1977). *Battered women: A psychosociological study of domestic violence*. New York: Van Nostrand Reinhold.
- Shainess, N. (1977). Psychological aspects of wife battering. In M. Roy (Eds.), *Battered Women: A Psychosociological Study of Domestic Violence*. (111-119).

- New York: Van Nostrand Reinhold.
- Sommers, C. H. (1994). *Who stole feminism? How women have betrayed women*. New York: Simon & Schuster.
- Star, B., Clark, C. G., Goetz, K. M., & O'Malia, L. (1979). Psychological aspects of wife battering. *Social Casework*. 60, 479-487.
- Stark, E., & Flitcraft, A. (1996). *Women at risk: Domestic violence and women's health*. Thousand Oaks, CA: Sage.
- Steffensmeier, D., Allan, E. A., Harer, M., & Streifel, C. (1989). Age and the distribution of crime. *American Journal of Sociology*. 94, 803-831.
- Straus, M. A., Gelles, R. J., & Steinmetz, S. K. (1980). *Behind closed doors: Violence in the american family*. Garden City, NY: Anchor.
- Straus, M. A., & Sweet, S. (1992). Verbal aggression in couples: Incidence rates and relationships to personal characteristics. *Journal of Marriage and the Family*. 54, 346-357.
- Vissing, Y. M., Straus, M. A., Gelles, R. J., & Harrop, J. W. (1991). Verbal aggression by parents and psychosocial problems of children. *Child Abuse & Neglect: The International Journal*. 15, 223-238.
- Walker, L. (1979). *The Battered woman*. New York: Harper & Row.
- Weitzman, J., & Dreen, K. (1982). Wife-beating: A view of the marital dyad. *Social Casework*. 63, 259-265.